

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

این بحث که آیا امامت در حقیقت اسلام (یعنی در آن اسلامی که در روایات آمده) دخالت دارد یا نه، تمام شد. بیان شد روایاتی که می‌گوید: «من أنکر علیاً فهو کافر»، محکوم روایاتی است که معیار اسلام را بیان کرده (که معیار همین شهادتین است) و اسلام را تفسیر کرده است. در اینجا ذکر چند نکته لازم است؛

بیان چند نکته درباره دخالت امامت در حقیقت اسلام

نکته اول: اگر این سؤال مطرح شود که بالأخره این «من أنکر علیاً فهو کافر» (که به این نتیجه رسیدیم که این کفر در مقابل اسلام نیست، بلکه کفر در مقابل ایمان است یعنی مؤمن نیست) و وقتی گفتیم چنین شخصی مؤمن نیست، آثار عدم ایمان در آخرت بر او بار می‌شود یعنی کسی که ایمان نداشته باشد، آثاری مثل شدت عذاب را دارد. از این رو، فرقی نمی‌کند ما بگوئیم این کفر در مقابل ایمان است یا اینکه تعبیر به کفر از باب تنزیل منزله کفار است در شدت عذاب. در این جهت نتیجه یکی است.

نکته دوم: (که قبلاً بیان شد، اما به دلیل اهمیت مطلب، تکرار می‌کنیم)، آن است که آیا از نظر فقه شیعه، مشهور فقهای ما که اهل سنت را مسلمان و پاک می‌دانند، «لمصلحة» است؟ آیا عنوان «للتقية» را دارد؟ یعنی بگوئیم «تقية» این چنین است یا یک مصلحت عامه مسلمین اقتضا می‌کرده که ما اهل سنت را ولو امامت را نپذیرفتند، مسلمان و پاک بدانیم و برخوردی که با اینها می‌شده، غیر از برخوردی بوده که با کفار می‌شده و سیره نیز همین‌طور است.

ما طبق روایات می‌گوئیم اهل سنت مسلمانند و این یک مسئله تقیه‌ای یا اینکه بگوئیم یک مصلحت عامه بر این معنا اقتضا کرده، نیست. ما در باب اسلام، یک معیاری داریم و اینها نیز این معیار را دارند حتی منافق هم به حسب تقسیم‌بندی ما، جزء مسلمان‌ها قرار می‌گیرند؛ زیرا منافق به حسب ظاهر می‌گوید ما شهادتین را می‌گوئیم اگرچه در قلبشان قبول ندارند. خدا می‌فرماید من می‌دانم اینها در قلبشان کاذبند و دروغ می‌گویند، ولی این مطلب، اینها را از اسلام خارج نمی‌کند.

بحث اولویت نیز در اینجا مطرح نیست به این بیان که؛ اگر کسی گفت منافق مسلمان است، به طریق اولی باید اهل سنت را مسلمان بداند؛ چون اهل سنت به آن شهادتینی که می‌گویند قلباً اعتقاد دارند اما اعتقاد به ولایت ندارند. بنابراین، نمی‌توان گفت اسلام اهل سنت، روی یک مصلحت عامه و تقیه یا اولویت است و به حسب معیارهای واقعی برای اسلام، مسلمانند اگرچه مؤمن نیستند.

به بیان دیگر؛ چرا در اینجا دو چیز داریم؛ یکی اسلام و یکی ایمان؟ این ریشه قرآنی دارد: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا»^[1]، خداوند می‌فرماید نه شما ایمان نیاوردید، بلکه بگوئید: «أَسْلَمْنَا»، این ریشه قرآنی را دارد یعنی قرآن بین اسلام و ایمان فرق می‌گذارد و این‌گونه نیست که تنها در روایات شیعه، بین اسلام و ایمان فرق گذاشته باشد. حال باید پرسید چرا اساساً اسلام از ابتدا بین اسلام و ایمان تفاوت گذاشت (که بگوئیم گروهی مسلمانند و مؤمن و گروهی مسلمانند، اما مؤمن نیستند)؟ از ابتدا خداوند اسلام و ایمان را یکی قرار می‌داد؟!

پاسخ آنکه؛ شارع در نظر گرفته، یک عده‌ای شهادتین را می‌گویند و اقرار واقعی به توحید و رسالت دارند، اما اقرار به ولایت نکردند، یا ممکن است بعضی از ضروریات دیگر را بخواهند انکار کنند (که اگر بگوئیم منکر ضروری کافر نیست، این تفکیک خودش یک ریشه دارد). بنابراین، تفکیک، یک تفکیک روایی یا فقهی نیست (که فقهای ما بگویند ما برای جمع بین روایات این‌گونه عمل می‌کنیم)، بلکه این تفکیک ریشه قرآنی دارد.

از این رو، اسلام در قرآن و روایات، یک معیاری دارد و هر کس این معیار را داشت مسلمان است و هر کس این معیار را نداشت مسلمان نیست. به همین دلیل، نمی‌توانیم بگوئیم اسلام اهل سنت، «لمصحّة عامه» یا از باب تقیه بوده است.

نکته سوم: ممکن است گفته شود صاحب حدائق (قدس سرّه)، درباره خوارج اشکال کرده و می‌گوید کافر و نجس هستند، اگر ما گفتیم خوارج این چنین هستند، پس درباره اهل سنت نیز باید این‌گونه گفت. در پاسخ باید گفت خوارج مسئله حرب با امیرالمؤمنین علیه السلام را آغاز کردند عملاً و حقیقتاً و بر امیرالمؤمنین علیه السلام خروج کردند که یک عنوان دیگری پیدا کرد. درست است در این جهت که امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را منکر شدند با اهل سنت مشترکند، اما جهت عمده نجاست اینها، حرب است. ناصبی‌ها هم منکرند. اما چرا می‌گوییم نواصب و خوارج کافر و نجس‌اند؟ برای اینکه عنوان حرب و عنوان «نصب» در میان اینها وجود دارد.

نکته چهارم: در گذشته بیان شد که ادله به ما معیار داده و می‌گوید اسلام، «شهادة أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله»، حتی ممکن است کسی پرسد چرا امام معصوم (علیه السلام) اصرار داشته این تعبیر را بیاورد و بفرماید: «و علی ظاهره جماعة الناس»^[2]؟ این «جماعة الناس» ظهور روشنی در اهل سنت دارد یعنی همین اسلامی که جماعت اهل سنت دارند. بنابراین، معیاری که ما برای اسلام در روایات داریم (هر کسی که این شهادتین را بگوید)، به خوبی بر اهل سنت تطبیق می‌کند.

این معیار، به روشنی می‌گوید اگر کسی منکر امامت شد مسلمان است، اما غیر مؤمن بوده و ایمان ندارد و آثاری که خصوصاً در آخرت بر ایمان مترتب است، به مراتب گسترده‌تر از آثاری است که بر اسلام مترتب است. بر اسلام یک آثاری از قبیل حقن دماء، نکاح، توارث، دفن در قبرستان مسلمین بار است، اما آثاری که بر ایمان و عدم ایمان در آخرت بار می‌شود، قابل مقایسه بر این نیست یعنی کسی فکر نکند حال که گفتیم اینها مسلمانند و طبق آن روایتی که امام معصوم علیه السلام فرمود مسلمان و ضالّ هستند، به این معنا نیست که بگوئیم این خیلی اثری ندارد، این ضالّ بودن خودش آثار بسیار بد اخروی دارد حتی همین شدّت عذاب.

بنابراین، در این روایات «من انکر علیاً فهو کافر»، حکایت از عدم دخول در بهشت دارد و ما نیز اعتقاد داریم که تنها مؤمن داخل بهشت می‌شود. کسی که مؤمن نیست و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را ندارد، اصلاً داخل بهشت نمی‌شود، اما اینکه در اینجا باید بین علما و مستضعفین‌شان فرق گذاشت یا نه، حرف دیگری است.

آیا منکر ضروری کافر است؟

در کتاب الحج به این مناسبت بحث می‌کنیم که وجوب حج از ضروریات اسلام است و این سؤال مطرح شد که آیا منکر وجوب حج کافر است؟ بیان شد که ابتدا باید دید ملاک کفر و ملاک اسلام چیست؟ بعد با این نتیجه، باید دید که آیا منکر وجوب حج کافر است یا نه؟

مقداری از بحث ملاک کفر و اسلام مطرح شد (که بحث مفصل‌تر باید در کتاب الطهاره مطرح شود که در آنجا تمام ادله و اقوال مطرح می‌شود). بحثی که می‌خواهیم بدان برسیم این است که وجوب حج از ضروریات است. قبلاً ضروری را معنا کرده و گفتیم «ما لا يحتاج إلى دليل و هو واضح بين جميع فرق المسلمين»؛ اگر یک چیزی نیاز به دلیل نداشت و همه فرقه‌های مسلمین هم این را قبول دارند، این ضروری می‌شود. حال آیا منکر ضروری کافر است یا نه؟ (که صاحب حدائق (قدس سره) یکی از راه‌هایی که برای کفر اهل سنت استدلال می‌کند، همین است که اینها منکر امامت شده‌اند و امامت از ضروریات دین است).

تبیین بحث منکر ضروری

اگر کسی بگوید من اسلام و قرآن و پیامبر و امامت و همه اینها را قبول دارم، اما وجوب حج را انکار کرد (مخصوصاً در زمان ما یک کسی روشنفکری‌اش گل کرده و بگوید چرا انسان این پول‌ها را خرج کند، واجب نیست! یا اینکه بگوید از اول هم واجب نبوده و وجوب حج را انکار کند)، می‌خواهیم ببینیم آیا انکار ضروری، خودش موجب کفر است یا خیر؟ در بسیاری از مباحث فقهی از جمله؛ ارتداد، کتاب الحج، کتاب الطهاره، زکات و... این بحث مفید است (مثلاً در زکات گفته می‌شود وجوب زکات، از ضروریات است و «من انکر وجوب الزکاة فهو کافر»).

سؤال این است که آیا انکار ضروری، مستقلاً سببیت برای کفر دارد اگرچه این توجیه که انکار ضروری موجب تکذیب نبی (صلي الله عليه وآله) نشود. آیا یکی از اسباب کفر انکار ضروری است با قطع نظر از اینکه موجب تکذیب نبی (صلي الله عليه وآله) بشود یا اینکه انکار ضروری، اگر منکر ملتفت باشد به اینکه این انکارش، موجب تکذیب نبی (صلي الله عليه وآله) هست موجب کفر می‌شود.

به بیان دیگر؛ گفتیم که اسلام، شهادت به توحید و نبوت است. در اینکه اگر کسی یکی از این دو را منکر شود کافر است، بحثی وجود ندارد؛ اگر کسی توحید یا رسالت و نبوت پیامبر (صلي الله عليه وآله) را منکر شود، قطعاً کافر است، آیا یک عامل سومی به نام انکار ضروری داریم که خودش مستقلاً موجب کفر بشود؟

بیان دیدگاه‌ها در مسأله

در مجموع سه دیدگاه در میان بزرگان وجود دارد؛
قول اول: این است که انکار ضروری مستقلاً موجب کفر است اگرچه این شخصی که انکار می‌کند، التفات ندارد به اینکه این انکارش موجب تکذیب نبی (صلي الله عليه وآله) می‌شود.

قول دوم: اگر کسی یک ضروری را منکر شد و علم به این دارد که این ضروری را پیامبر (صلي الله عليه وآله) و اسلام آورده و بداند این انکارش موجب تکذیب رسول خدا (صلي الله عليه وآله) می‌شود، این موجب کفر است. در نتیجه انکار ضروری خودش، مستقلاً سبب برای کفر نیست، بلکه «از استلزام تکذیب النبى» موجب کفر است.

قول سوم: تفصیلی است که مرحوم شیخ انصاری داده که منکر ضروری، اگر مقصر باشد کافر است و اگر قاصر باشد، کافر نیست. مثلاً اگر کسی جدید الاسلام است و هنوز نمی‌داند حج چیست؟ ربا چیست؟ بعد گفت به نظر من ربا حلال است، این موجب کفر نیست؛ چون قاصر است، اما اگر یک کسی در بلاد اسلامی و در میان مسلمین زندگی کرده، بخواهد ربا را حلال و حرمتش را انکار کند، مقصر است و این عنوان کافر را دارد.

بررسی اجماع یا شهرت در مسأله

اولین بحثی که واقع شده این است که آیا در مسئله، اجماع یا پائین‌تر از اجماع، شهرتی داریم بر این معنا که منکر ضروری کافر است بالاستقلال و سبب برای کفر بشود یا خیر؟ در کتاب مفتاح الکرامه جلد دوم این قول (یعنی انکار ضروری سبب مستقل برای کفر است) را به ظاهر اصحاب نسبت داده است.^[3]

در مقابل، جمعی از محققین هم گفته‌اند انکار ضروری سبب مستقل برای کفر نیست مگر آنکه مستلزم تکذیب النبی (صلي الله عليه وآله) باشد که موجب برای کفر است. قول سوم هم بیانی است که شیخ انصاری (قدس سره) بین مقصر و قاصر فرق می‌گذارد.

دیدگاه صاحب مفتاح الکرامه

مرحوم عاملی صاحب مفتاح الکرامه می‌فرماید: مصداق اول و دوم کافر روشن است؛ «من أنکر التوحید فهو کافر»، «من أنکر رسالة النبی فهو کافر»، در ادامه می‌گوید: «و یدخل فی الکافر کل من أنکر ضروریاً من ضروریات الدین». بعد از عبارت مرحوم علامه شروع می‌کند: «قال فی التحریر إن الکافر کل من جحد ما یعلم من الدین»؛ کافر کسی است که انکار کند آنچه که از دین معلوم است، «و مثله فی الشرایع و نهاية الاحکام و الارشاد و الذکری و التذکرة و البیان و الروض و الروضة و الحاشية المیسية و غيرها، بل ظاهر نهاية الاحکام و التذکرة و الروض الاجماع علی ذلک بخصوصه»؛ سه تا کتاب پیدا کردیم که ظاهرش، اجماع بر این است که «من أنکر ضروریاً من ضروریات الدین فهو کافر».^[4]

در ادامه می‌فرماید: «و فی شرح الفاضل (مراد فاضل هندی است در کشف اللثام) تقیید انکار الضروری بمن یعلم الضرورية»؛ می‌گوید اینکه ما می‌گوئیم منکر ضروری کافر است در صورتی است که علم به ضروری بودنش داشته باشد، «و فی حدود الکتاب (یعنی کتاب قواعد که مفتاح الکرامه شرح آن است، در کتاب الحدودش) و الروض يحصل الارتداد بإنکار ما علم ثبوته من الدین ضرورة»؛ ارتداد در جایی است که یک چیزی ضروری بودنش معلوم باشد و بعد انسان آن را انکار کند.

«و فی حکم استحلال ترک الصلاة، استحلال شرط مجمع علیه کالطهارة أو جزء کالركوع»؛ همان‌گونه که اگر کسی اصل وجوب نماز را انکار کرد، اگر یک شرطی که مورد اتفاق است (مثل طهارت یا جزئی که مورد اتفاق است) را انکار کرد این هم همان حکم را دارد.

در بحث ضروری، باید دید که ضروری چیست؟ ما در فقه یک ضروریات داریم و یک اجماعیات و قطعیات، یک سری امور هست که اجماعی و قطعی است، آیا ضروری در اینجا (که می‌گوئیم منکر ضروری کافر است)، مراد ضروری در مقابل یقینی و قطعی است؟ اگر این باشد، اگر کسی با اجماع هم مخالفت کند، انکار ضروری کرده، یا اینکه مراد ضروری فوق قطعیات و فوق اجماعیات است.

دیدگاه محقق اردبیلی (قدس سرّه) درباره منکر ضروری

صاحب مجمع الفایده می‌گوید: «المراد بالضروری الذی یکفر منکره الذی ثبت عنده یقیناً کونه من الدین»؛ مراد به ضروری (که منکرش تکفیر می‌شود) این است که در نزد منکر، ثابت باشد که این شیء یقیناً از دین است، «ولو بالبرهان» یعنی تاکنون گفتیم که ضروری آن است که نیاز به دلیل ندارد، حال اگر با برهان اثبات کردیم که از دین است، «ولو لم یکن مجمّعاً علیه»؛ اگرچه مجمّعاً علیه هم نباشد، باز ضروری است، «إذ الظاهر أن دلیل کفره هو انکار الشریعه و انکار صدق النبی فی ذلک الامر مع ثبوتہ یقیناً عنده»^[5]، صاحب مجمع الفایده منکر ضروری را چون منجر به تکذیب نبی (صلی الله علیه وآله) می‌شود، کافر می‌داند و برای خودش عنوان مستقلی قائل نیست.

کلمات فقها

شیخ طوسی (قدس سرّه) در نهاییه می‌گوید: «من استحلّ المیتة أو الدم أو لحم الخنزیر ممن هو مولودٌ علی فطرة الاسلام فقد ارتدّ بذلک عن الدین»^[6]؛ اگر کسی میتة، خوردن خون و خوردن گوشت خوک را حلال بشمارد و این شخص هم مولود بر فطرت اسلام باشد، با همین استحلال ارتداد پیدا می‌کند. مثلاً اگر مسلمانی به خارج رفت و گفت گوشت خوک حلال است ولو اسماً مسلمان باشد، اما طبق فتوای شیخ در نهاییه مرتد است.

ابن حمزه در وسیله می‌گوید: «من أنکر وجوب الصوم و لم یتب قتل»؛ اگر کسی وجوب روزه را انکار کرده و بگوید روزه واجب نیست «قُتل»^[7]، ابن سعید حلّی در الجامع للشرایع می‌گوید: «من جحد محمداً (صلی الله علیه وآله) نبوتہ أو جحد فرضاً أو حظراً أو اباحه»؛ کسی که انکار نبوت پیامبر را کند یا واجب یا حرام یا حتی مباحی را انکار کند (یعنی اگر کسی درباره واجب بگوید واجب نیست، حرامی را بگوید حرام نیست، مباح را هم بگوید مباح نیست)، «لما علم من دینہ ضرورة وجوبه أو حظره أو اباحته»؛ اگر از دینش ضرورت وجوبش یا حرمتش یا اباحه‌اش فهمیده شده باشد، «فهو مرتد»^[8].

بنابراین در اینجا، کنار انکار نبوت یکی از چیزهایی که موجب کفر می‌شود، انکار واجب است یعنی بگوید فلان چیز واجب نیست، فلان چیز حرام نیست، واجب و حرامی که بالضروره وجوبش ثابت باشد (مثلاً وجوب نماز بالضروره ثابت است و نیاز به دلیل ندارد، وجوب حج بالضروره ثابت است).

محقق حلّی (قدس سرّه) در شرایع (که در فقه ما معروف به «قرآن الفقه» است) می‌فرماید: «العاشر (در نجاسات) الکافر و ضابطه (یعنی ضابطه کفر) کلّ من خرج عن الاسلام»؛ هر کسی که از اسلام خارج شد و توحید را انکار کند و نبوت را هم انکار کند، «أو من انتحلّه و جحد ما یعلم من الدین ضرورة»^[9]؛ یا کسی که خودش را منسوب به اسلام کند، اما آنچه که بالضروره از دین معلوم است را انکار کند. بنابراین، اگر کسی بالضروره چیزی را انکار کرد، کافر می‌شود.

علامه حلّی (قدس سرّه) در تحریر می‌نویسد: «العاشر الکافر نجس»، حال کافر کیست؟ «کل من جحد ما یعلم ثبوتہ من الدین ضرورة سواء کانوا حریبین أو اهل کتاب أو مرتدّین و کذا الناصب و الغلاة و الخوارج»^[10]. شهید اول (قدس سرّه) در دروس می‌گوید: «بانکار ما علم ثبوتہ من الدین ضرورة أو باثبات ما علم نفيه کذلک»^[11]؛ اگر یک چیزی ثبوتش (یعنی وجوبش) ضرورتاً یا نفی‌اش ضرورتاً ثابت باشد (مثلاً «نفی الربا» بالضروره در دین ما ثابت است، اگر کسی بگوید ربا اشکالی ندارد و شخص، انکار کند، کافر است).

شهید ثانی (قدس سرّه) در الروضة البهیة می‌گوید: «و تحلیل محرم بالاجماع کالزنا»، اگر کسی حرامی را که حرمتش اجماعی است حلال شمرد مانند زنا (بعید نیست که بگوئیم حرمت زنا از ضروریات است، اما مرحوم شهید مثال می‌زند که حرمت زنا

از قطعیات و دلایل اجماع است)، «و عکسه» یعنی «تحریم محلّ بالاجماع» حال اگر کسی حلالی که بالاجماع حلال است، را گفت حرام است (مثلاً عقد موقت که به اجماع فقهای شیعه صحیح است را گفت حرام است یا عقد دائم)، «و نفی وجوب مجمع علیه کرکعة من الصلوات الخمس»، یا مانند اینکه نماز عصر چهار رکعت است، کسی بگوید یک رکعتش اضافه است و سه رکعت است، و عکسش، «کوجب صلاة سادسة یومیة»؛ صلوات خمس را بگوید شش تا داریم، «و الضابط إنکار ما علم من الدین ضرورة»؛ آنچه معلوم است از دین هست بالضرورة.

آیا از این عبارات می شود اجماعی پیدا کرد بر اینکه انکار ضروری مطلقاً (اعم از این است که مستلزم تکذیب نبی(صلي الله عليه وآله) باشد یا نباشد) سببیت برای کفر دارد یا خیر؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» سوره ق، آیه 14.

[2] «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَخْبِرْنِي عَنِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ أَ هُمَا مُخْتَلِفَانِ فَقَالَ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ وَالْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فَقُلْتُ فَصِفْهُمَا لِي فَقَالَ- الْإِسْلَامُ شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَالتَّصْدِيقُ بِرَسُولِ اللَّهِ ص بِهِ حُقِنَتِ الدِّمَاءُ وَ عَلَيْهِ جَرَتِ الْمَنَاجِحُ وَ الْمَوَارِيثُ وَ عَلَى ظَاهِرِهِ جَمَاعَةُ النَّاسِ وَ الْإِيمَانُ الْهُدَى وَ مَا يَنْبُتُ فِي الْقُلُوبِ مِنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَ مَا ظَهَرَ مِنَ الْعَمَلِ بِهِ وَ الْإِيمَانُ أَرْفَعُ مِنَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ إِنَّ الْإِيمَانَ يُشَارِكُ الْإِسْلَامَ فِي الظَّاهِرِ وَ الْإِسْلَامَ لَا يُشَارِكُ الْإِيمَانَ فِي الْبَاطِنِ وَ إِنْ اجْتَمَعَا فِي الْقَوْلِ وَ الصِّفَةِ.» الكافي (ط - الإسلامية)، ج 2، ص: 25، ح 1.

[3] مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثه)، ج 2، ص: 37.

[4] «و يدخل في الكافر كل من أنكر ضرورياً من ضروريات الدين. قال في «التحرير» إنَّ الكافر كل من جحد ما يعلم من الدين ضرورة سواء كانوا حربيين أو أهل كتاب أو مرتدين و كذا النواصب و الغلاة و الخوارج. و مثله في «الشرائع و نهاية الأحكام و الإرشاد و الذكرى و التذكرة و البيان و الروض و الروضة و الحاشية الميسية» و غيرها، بل ظاهر «نهاية الأحكام و التذكرة و الروض» الإجماع على ذلك بخصوصه. و في «شرح الفاضل» تقيد إنكار الضروري بمن يعلم الضرورية. و في حدود «الكتاب و الروض يحصل الارتداد بإنكار ما علم ثبوته من الدين ضرورة.» مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثه)، ج 2، ص: 37-38.

[5] «و في «مجمع البرهان» المراد بالضروري الذي يكفر منكره الذي ثبت عنده يقيناً كونه من الدين و لو بالبرهان و لو لم يكن مجمعاً عليه، إذ الظاهر أن دليل كفره هو إنكار الشريعة و إنكار صدق النبي صلى الله عليه و آله مثلاً في ذلك الأمر مع ثبوته يقيناً عنده و ليس كل من أنكر مجمعاً عليه يكفر، بل المدار على حصول العلم و الإنكار و عدمه إلا أنه لما كان حصوله في الضروري غالباً جعل ذلك مداراً و حكموا به، فالمجمع عليه ما لم يكن ضرورياً لم يؤثر قال: و صرح به التفتازاني في شرح الشرح مع ظهوره. قلت: و هو ظاهر «الذخيرة».» مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة (ط - الحديثه)، ج 2، ص: 38.

[6] النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى، ص: 713.

[7] الوسيلة إلى نيل الفضيلة، ص: 425.

[8] الجامع للشرائع، ص: 570.

[9] شرائع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، ج 1، ص: 45.

[10] تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية (ط - الحديثه)، ج 1، ص: 158.

[11] الدروس الشرعية في فقه الإمامية، ج 2، ص: 51.

